



درک کودکان مقطع ابتدایی از خداوند در مسیر آموزش با توجه به نظریه پایاژه

محمد فیض اللهی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۵

چکیده

هدف این مطالعه، بررسی نوع و چگونگی درک و شناخت کودکان مدارس ابتدایی و پیش‌دبستانی از خداوند است. مرور پیشینه پژوهشی نشان داد که تاکنون در این رابطه پژوهش‌های اندکی در ایران صورت گرفته است. برای رسیدن به این هدف، از پژوهش کیفی با رویکرد تلفیقی استفاده شد. جامعه هدف این پژوهش کلیه دانش‌آموزان پسر مقطع ابتدایی و پیش‌دبستانی شهرستان چادگان بودند و تعداد نمونه ۴۲ نفر از این جامعه بود که از طریق نمونه‌گیری از نوع هدفمند انتخاب شدند. روش‌های جمع‌آوری اطلاعات کیفی شامل مصاحبه با کودک، مصاحبه با معلمان باتجربه و نقاشی کودکان بوده است. برای تحلیل داده‌ها از روش تحلیل محتوایی استفاده شد و نتایج نشان داد کودکان با توجه به مراحل رشد شناختی پایاژه و با توجه به ویژگی‌های آن مرحله، شناخت‌های متفاوتی از خداوند در تصورشان دارند. البته موضوعاتی مثل پیامبران، قرآن، دعاها و تعداد زیادی از مسائل مربوط به خداوند نیز در سیر پژوهش مورد تأکید قرار گرفته است تا به طور جامع از درک کودکان مقطع ابتدایی از خداوند شناخت حاصل شود. یافته‌ها بیانگر آن است که کودکان ابتدا با مفاهیمی که مصداق‌های محسوس و عینی دارند آشنا می‌شوند و به میزانی که ذهن آنها رشد می‌یابد و توانا تر می‌شود، مفاهیم مجردتر و انتزاعی‌تر را درک می‌کنند. مفاهیم خاص دینی، مانند مفهوم خدا، معاد، پیامبر، نماز، حج، نیایش و معجزه، مانند سایر مفاهیم از قاعده کلی شکل‌گیری مفاهیم در ذهن کودک پیروی می‌کند. توجه به این نکته سبب می‌شود که آموزش دینی، مانند سایر آموزش‌ها، متناسب با ظرفیت‌های ذهنی آنان تنظیم و ارائه شود.

کلیدواژه‌ها

شناخت خداوند، کودکان مقطع ابتدایی، نظریه پایاژه، آموزش

۱. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی، دانشگاه فرهنگیان، پردیس شهید باهنر، اصفهان، ایران.

(mohammadfeizollahi@gmail.com)



Elementary School Children's Understanding of the Concept of God thorough the Process of Education According to Piaget's Theory

Mohammad Feyzollahi¹

Reception Date: 2022/02/24

Acceptance Date: 2022/05/05

Abstract

The purpose of this study is to investigate the type and quality of understanding of God in elementary and preschool children. A review of the research background showed that so far little research has been done in this field in Iran. To achieve this goal, qualitative research with an integrated approach was used. The target population of this study was all primary and preschool male students in Chadegan city and the sample size was 42 people from this population who were selected by purposive sampling method. Qualitative data collection methods included interviewing the children, interviewing experienced teachers, and analyzing the children's drawings. The content analysis method was used to analyze the data. The results show that children have different knowledge of God according to the stages of Piaget's cognitive development and according to the characteristics of each stage. To have a comprehensive understanding of children's knowledge of God, topics such as the prophets, the Qur'an, prayers, and a large number of issues related to God have also been investigated. Findings indicate that children first get familiar with concepts that have objective and tangible examples. As their minds grow and become more powerful they know and understand more abstract concepts. Other religious concepts, such as the concepts of God, resurrection, prophet, prayer, Hajj, prayer, and miracle, like other concepts, follow the general rule of formation of concepts in the child's mind. Having this point in mind, we must adjust religious education, like other education, in accordance with their mental capacities.

Keywords

Knowledge of God, Elementary School Children, Piaget Theory, Education

1. B.A. Student in Elementary Education, Bahonar branch, Farhangiyan University, Isfahan, Iran. (mohammadfeizollahi@gmail.com)

۱. مقدمه

معرفت و شناخت خدا در آموزه‌های دینی جایگاه ویژه‌ای دارد و ابواب مفصلی را در متون روایی به خود اختصاص داده و آن را «اول دین» دانسته‌اند (دلشاد تهرانی ۱۳۸۳، ۶۳). دانش‌آموزان به تناسب سن و میزان تحول عقل و شناخت خود برداشت‌هایی از مفاهیم دارند. آشنایی با این مفاهیم موجب درک بهتر آنان و برخوردی درست در رویارویی با سخنانی می‌شود که از کودکان درباره مفاهیم دینی می‌شنویم. پژوهش‌های روان‌شناسان در زمینه رشد دینی اطلاعات مفیدی را در اختیار معلمان، والدین و مربیان قرار می‌دهد و نحوه درک و فهم کودکان و نوجوانان از مفاهیم مجردی مثل خدا، شیطان و بهشت را روشن می‌کند (دادستان ۱۳۹۸، ۵۴). با این اطلاعات، نگرانی‌ها در بُعد تربیت دینی کاهش می‌یابد و می‌توان روش‌های آموزش مذهبی را بر اساس ظرفیت دانش‌آموزان انتخاب کرد. در ادامه به سیر تفکر مذهبی کودکان و نوجوانان می‌پردازیم. در این نوشته سعی شده است با توجه به ویژگی‌هایی که کودک در هر سن دارد تصوراتش از مفهوم خدا به دست آید تا بر اساس آن بتوان آموزش دینی بهتری را به دانش‌آموزان ارائه داد.

۲. روش تحقیق

در پژوهش حاضر از رویکردی تلفیقی استفاده شد. این روش به کودکان اجازه می‌دهد تا فارغ از علایق و مهارت‌هایشان به گونه‌ای فعال درگیر روند تحقیق شوند (Alison 2004). جامعه هدف این پژوهش کلیه دانش‌آموزان پسر مقطع ابتدایی بودند که در سال تحصیلی ۱۳۹۸-۱۳۹۹ در دبستان‌های دولتی شهرستان چادگان مشغول به تحصیل بودند. از جامعه هدف پژوهش، ۴۲ دانش‌آموز با روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند. ارتباط طولانی و مشاهده مستمر، تلفیق روش‌های گردآوری داده‌ها (مصاحبه، مشاهده، نوشتار)، تلفیق زمانی (بررسی در زمان‌های مداوم و امکان بازخورد به داده‌ها) از خصوصیات این مطالعه است.

۳. یافته‌های تحقیق

زمانی که کودک به مدرسه می‌رود یا، به قول پیاژه، وارد دوره عملیات عینی می‌شود، که این حدود ۷ تا ۱۱ سالگی است، رفته‌رفته توان غلبه بر محدودیت‌های فکری دوره قبل را پیدا می‌کند. مثلاً می‌تواند از چند بُعد به پدیده‌ها بنگرد و همچنین از حالت خودمحوری او کاسته می‌شود. کودک سعی می‌کند پدیده‌ها را با توجهات فیزیکی توضیح دهد (باهنر

در این دوره کودکان دبستانی می‌کوشند خدا را در قالب یک انسان فرض کنند، یک انسان خارق‌العاده و اعجاب‌انگیز. توجیه‌های آنها گاهی مادی و خام و گاه فوق‌مادی است. مثلاً گاهی خدا را مرئی و قابل رؤیت و به شکل آتش و نور و گاه نامرئی می‌پندارند و این مسئله نشان می‌دهد که کودک میان مرحله تفکر شهودی و عینی معلق است. به عقیده گلدمن، این اندیشه تا نه سالگی ادامه دارد، ولی از نه تا سیزده سالگی دیدگاه کودک درباره خدا از حالت یک انسان فوق‌العاده به موجودی فوق‌طبیعی تغییر می‌یابد (موریس ۱۳۷۴، ۴۷). گلدمن این مرحله را به طور کلی تفکر مذهبی-عینی می‌خواند. به مرور که دنیای کودک بزرگ‌تر می‌شود، ایمان او نیز توسعه می‌یابد. این کودکان خدا را موجود عادل می‌دانند که اگر کاری را برای رضای او انجام دهند، خدا نیز جبران خواهد کرد. خدا موجودی انسان‌گونه تلقی می‌شود. کودک ممکن است خدا را بالاتر از هر چیزی بداند و این نشان تحول‌یافتگی کودک نسبت به دوره قبلی است، ولی ممکن است او را به صورت انسان نیز تصور کند. او ممکن است خدا را شخصی تصور کند که دست و پا دارد و می‌تواند راه برود و سخن بگوید. حتی ممکن است در خیال خود خداوند را در خانه‌ای ببیند که مهمانانی دارد و در وقت مقرر غذا می‌خورد یا می‌خواهد. کودک خدا را دارای احساساتی چون شادی، غم، خشم و آرامش تصور می‌کند. این تصورات خدا را برای کودک واقعی‌تر می‌کند و موجب می‌شود بتواند راحت‌تر با او پیوند برقرار کند. درک کودک پنج ساله تا ده ساله پذیرش خاصی نسبت به این تصویرها دارد (دادستان ۱۳۹۶، ۸۷). تصور هر یک از پدیده‌ها و موجودها به آنها کمک می‌کند تا بتوانند دریافت‌های خود را درباره خدا به زبان بیاورند. در واقع کودکان با گفتن جملاتی مثل «من فکر می‌کنم خدا نور است، زیرا...»، سعی دارند برترین و زیباترین صفاتی را که تاکنون درک کرده‌اند به خداوند نسبت دهند. کودکان در این سن تصاویری ساده و سطحی از عقاید دینی دارند. هنگامی که کودکان می‌گویند «خدا سرپرست و ولی ماست»، او خدا را شبیه پدر و مادر خود می‌داند و همه توانایی‌ها و حتی ناتوانایی‌های والدین خود را نیز به خدا تسری می‌دهد. کودکان ۹ تا ۱۲ ساله می‌توانند با عبور از تصور فوق‌انسانی به فوق‌طبیعی به این نتایج برسند: خدا همه جا هست و در عین حال در مکان مشخصی نیز حضور دارد. به عبارت ساده‌تر با توجه به مفاهیم و اصطلاحاتی که پیاژه در نظریه خود آورده گزارشی بدین گونه از پژوهش ارائه می‌شود:

۶ تا ۹ ساله‌ها: پاسخ‌های «نمی‌دانم» کودکان ۶ تا ۹ سال نسبت به کودکان ۳ تا ۶ سال کمتر است، ولی پاسخ‌های این دوره سنی نیز ناتوانی آنان را در درک مفاهیم انتزاعی

مانند خدا روشن می‌سازد و حکایت از تصور مادی آنان از خدا دارد. البته این تصور در حال ظریف‌تر و نامریی شدن و به صورت شعله آتش یا نور درآمدن است (طلائیان ۱۳۸۹، ۵۳). هنوز آثار اعتقاد به قابل رؤیت بودن خداوند در میان آنها وجود دارد و تشبیه به انسان در پاسخ‌های آنان همچنان به چشم می‌آید، ولی به صورت انسانی و با وجودی فوق‌العاده از نور است. ۸۷ درصد کودکان معتقدند خدا همه جا هست، ولی ۵۴ درصد آنان وجود خدا را در جاهای خاص رد کرده‌اند که این نشان‌دهنده توانایی آنان است.

۹ تا ۱۳ ساله‌ها: پاسخ‌های این دوره سنی از نظر کمی و کیفی نسبت به دوره سنی پایین‌تر متفاوت است و نشان‌دهنده آغاز توانمندی ذهنی آنان برای درک مفهوم انتزاعی خداست. ۶۸ درصد آنان به آفریننده بودن، خالق بودن یا صفات برجسته خداوند اشاره داشته‌اند. این دلیل فهم واقعی آنان از این معانی نیست. هیچ کودکی ادعا نکرده که می‌توان خدا را با چشم یا هر وسیله مادی دیگری دید. بیشتر آنان به این که خداوند همه جا یا جاهای خاص هست اعتراف کرده‌اند که نشانه افزایش توانایی ذهنی آنها برای درک مفهوم انتزاعی خدا و حل چیزهایی است که در مراحل پیشین مشکل به نظر می‌رسید. ولی نمی‌توان از عناصر تفکر عینی و آثار نارسایی‌هایی در تفکر غافل مانند که مانع عبور کامل آنان به سوی تفکر انتزاعی می‌شود. تعداد کمی از کودکان خدا را به چیزهایی مانند نور، گازی بی‌رنگ، ابر و فرشته تشبیه می‌کنند و می‌کشند تصویری از خدا به صورت خورشید، شعله‌ای آتشین و امواج نور ارائه دهند.

۳-۱. تصور کودک از برخی صفات الهی

کودک پیش‌دبستانی بر این باور است که خداوند دارای ویژگی‌های فیزیکی با قدرتی سحرآمیز است که در برابر اعمال بد و ناپسند خشمگین می‌شود و تنبیه می‌کند. با این حال بیشتر کودکان خدا را دوست خود می‌دانند. در سال‌های نخست دبستان، تا حدود دوازده سالگی، ترس پیشین کاهش می‌یابد و به گونه‌ای دیگر بدل می‌شود که مربوط به قدرت فوق‌العاده خداوند است و می‌تواند در دنیای ما در قالب معجزه یا واقعه دیگری ظهور یابد. او در گذشته برای بازدید مخلوقات به زمین می‌آمد، ولی اکنون در بهشت زندگی می‌کند و آن مسائل اتفاق نمی‌افتد. بعد از دوازده سالگی، تصورات غیرفیزیکی و روحانی از خداوند پدید می‌آید. ترس از خدا به جهت قدرت فراگیر او نسبت به همه چیز و همه کس جایگزین گونه‌های پیشین ترس می‌شود که سرآغاز ورود به سطح بالاتر تفکر است (خادمی ۱۳۷۰، ۹۷). کودکان سال‌های نخستین دبستان بر اساس علایق انسان‌نگاری

خدا را به عنوان بشری فوق‌العاده تصور می‌کنند، ولی بر خلاف دوره پیشین اعمال الهی از نظر آنان پیش‌بینی‌ناپذیر و بی‌دلیل نیست. تا حدود ۱۲ سالگی همان برداشت‌های دینی درباره تقدس ادامه می‌یابد و در این زمان است که تصورات فیزیکی به تدریج جای خود را به عقاید غیرفیزیکی و روحانی می‌دهد. گروه دیگری که در محدوده سن ۸ تا ۱۲ سال قرار دارند تقدس یک مکان را به دلیل حضور خدا می‌دانند که این مسئله بیشتر با توجهی فیزیکی همراه است و گاهی نیز یک مکان به دلیل رخ دادن معجزه مقدس می‌شود. از حدود ۱۲ سالگی به بعد، این توضیحات قالبی غیرفیزیکی و روحانی پیدا می‌کند.

کودکان هنگامی که مشغول دعا و مناجات با خداوند هستند برداشت‌هایی متناسب با دنیای شناختی خود دارند و بر اساس سنین مختلف درباره خدایی که با او حرف می‌زنند تصورات گوناگونی دارند که این تصورات را برمی‌شماریم:

۶ تا ۹ سالگی: در نیایش و عبادات، خدا ویژگی‌های انسان فیزیکی را دارد. هنگامی که کودک سرگرم دعاست، خدا را به صورت فیزیکی در آن محل حاضر می‌داند یا می‌پندارد خداوند در بالای سر او، در بهشت، با وسایل مادی به کلام و خواسته‌های او گوش می‌دهد. این کودکان تصور می‌کنند دعاهای آنها به صورتی کاملاً سحرآمیز و سریع مستجاب می‌شود و اگر این طور نباشد، علت آن در مسائل اخلاقی کودکان است.

۱۰ تا ۱۲ سالگی: بیشتر دعاهای نوع دوستانه مشاهده می‌شود. مفهوم خدا در عبادات از صورت انسانی به صورت فوق‌بشری و فوق‌طبیعی تغییر می‌یابد و کمی بعد، در دوره نزدیک به بلوغ، تصور فیزیکی خدا جای خود را به تصوراتی با روحانیت بیشتر می‌دهد.

۴. نتیجه‌گیری

بر اساس پژوهش انجام‌شده به این نتیجه می‌رسیم که درک دانش‌آموزان ابتدایی از مفاهیم پایه‌ای دین، مانند «خدا»، «پیامبر»، «امام»، «بهشت و جهنم»، «دعا» و «قرآن» درکی ساده و نزدیک به امور محسوس است. آنان در این سنین این واژه‌ها را مانند واژه‌های دیگر از بزرگ‌ترها شنیده‌اند. کودکان در ابتدا که این واژه‌ها را می‌شنوند به معانی مبهم و غیرشفافی از آنها دست می‌یابند. لذا در به‌کارگیری آنها دقت چندانی ندارند و با تصور ویژه خودشان همراه است. همچنین می‌توان بیان داشت که توانایی ادراکی کودکان محدود است و در حد رشد عقلی و ویژگی‌های روانی خود با مفاهیم متعالی ارتباط برقرار می‌کنند. البته این

موضوع نقص محسوب نمی‌شود و نباید کودک را تحت آموزش تحمیلی قرار داد تا آن گونه که ما خدا یا مرگ را می‌شناسیم بشناسند و درک کنند. همچنین با بررسی اطلاعات به دست آمده می‌توان نتیجه گرفت که کودکان ابتدا با مفاهیمی که مصداق‌های محسوس و عینی دارند آشنا می‌شوند و به میزانی که ذهن آنها رشد می‌یابد و توانا تر می‌شود مفاهیم مجردتر و انتزاعی‌تر را درک می‌کنند. درک مفاهیم برای کودک از قاعده کلی حرکت از مفاهیم محسوس به سوی مفاهیم معقول و انتزاعی پیروی می‌کند. پیش از آموزش هر موضوع و هر مفهومی باید دانست که کودکان چه درکی از آن دارند. این دانش از دو جنبه حائز اهمیت است. اولاً، به معلم کمک می‌کند درباره آن موضوع به گونه‌ای با کودک سخن بگوید که بفهمد و با آن ارتباط برقرار کند و پاسخ مناسب دهد. ثانیاً، آگاهی از درک شناختی کودکان درباره مفاهیم دینی این توانایی را به معلم می‌دهد که مسیر رشد هر مفهومی را بیابد و در جهت ارتقای آن مفهوم در ذهن کودک برنامه‌ریزی کند. دانش آموز در سنین ابتدایی خدا را بیشتر به صورت انسانی جسمانی تصور می‌کند که در مکانی زندگی می‌کند. البته پذیرفته است که همواره هست یا حداقل فکر نمی‌کند که خداوند از دست می‌رود. کودک متناسب با همین برداشت، درباره خداوند خیال‌پردازی می‌کند. ممکن است او را در خانه‌ای مجلل جا دهد، ممکن است او را بالاتر از ابرها تصور کند و گمان کند که وقتی بزرگ‌ترها رو به آسمان می‌کنند او در آسمان است. کودک احساسات انسانی برای خدا فرض می‌کند. اگر پدر و مادر از مهربانی، صمیمیت و دانایی خداوند سخن گفته باشند، کودک تصویر خوشایند و اطمینان‌بخشی از خداوند پیدا می‌کند، اما اگر خداوند را ابزار کنترل کودک قرار داده باشند، بیشتر او را شبیه پدری سخت‌گیر می‌یابد که هر لحظه باید از او در هراس بود. البته همین تصور محدود جسمانی و شبه‌انسانی کودک است که خداوند را برای او عینی و واقعی می‌کند و می‌داند که هست و می‌توان با او بود و حضورش را لمس کرد، گرچه او را نمی‌بیند.

کتاب‌نامه

- باهنر، ناصر. ۱۳۹۷. آموزش مفاهیم دینی همگام با روانشناسی رشد. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- پیاژه، ژان. ۱۳۷۳. پنج گفتار. ترجمه نیک‌چهره محسنی. تهران: بنیاد.
- خادمی، عزت. ۱۳۷۰. «درک کودکان دبستانی از مفاهیم دینی». فصلنامه تعلیم و تربیت ۲ (۲۷): ۹۳-۱۱۳.
- دادستان، پریخ. ۱۳۹۶. ۱۸ مقاله در روانشناسی. تهران: سمت.

دادستان، پریخ. ۱۳۹۸. ارزشیابی شخصیت کودکان بر اساس آزمون‌های ترسیمی. تهران: رشد. دلشاد تهرانی، مصطفی. ۱۳۹۳. تفسیر موضوعی نهج البلاغه. قم: دفتر نشریات معارف. طلائیان، زهرا. ۱۳۸۹. «آموزش مفهوم خدا به کودک». کودک ۱ (۶۷): ۵۲-۵۴. موریس، دبس. ۱۳۷۴. مراحل تربیت. ترجمه علی محمد کاردان. تهران: دانشگاه تهران.

